

رجال اسلام
بقلم آقای قویم

عبدالله بن عباس

ابوالعباس عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب الهاشمی القرشی ، پسر عم رسول اکرم و نیای خلفاء عباسی است. مادرش ام الفضل لبابه، دخت حارث بن حزم بن بجیر الهلالیه، خواهر میمونه جفت پیغمبر ص عبدالله بن عباس بجهان آمد پیش از هجرت به سه سال . ده سال هم گفته اند ، ولی گفته نخست اثبت است . او هنگامی که رسول خدای در شعب ابوطالب محصور بود زاد، و روز در گذشتن محمد ص ۱۳ سال داشت.

ابن عباس سپید پوست مایل بزردی ، ملیح الوجه خوش رو ، بلند بالا ، تنوعند و سمین بود و خضاب میکرد بخناء . عطا گفت : هیچ گاه ماه شب چهارده (بدر) را ندیدم مگر اینکه باد روی رخشان پسر عباس افتادم .

عبدالله عباس حبر است و دریای تقصیر بود. در سالهای واپسین زندگانش اعلم از او بر روی زمین نبود . دعا کرد رسول اکرم در باره اش و گفت : اللهم علمه التأویل و فقه فی الدین ، خود او میگوید : دوبار پیغمبر در باره ام دعا کرد . سعید بن جبیر از ابن عباس روایت میکند . انه سبک للنبی وضواً عند خالته میمونه ، فلما فرغ قال من وضع هذا ؟ فقالت ابن عباس ، فقال اللهم فقهه فی الدین و علمه التأویل . عبدالله عمر میگفت . پیش خواند رسول خدای عبدالله بن عباس را و گفت اللهم علمه الحکمه روزی

رسول اکرم دستش را گذاشت بر سینه پسر عباس و گفت اللهم اعطه الحكمة و علمه التاویل ، باز روزی پیغمبر دستش را گذاشت بر سینه عبدالله عباس ، که دریافت برودت دست مبارك را در پشت خود ، و گفت : اللهم احش جوفه علماً و حلاًماً . پس از آن روز دیگر از هیچ پرسش بیم نداشت و بهر که هر چه از او میپرسید بلا درنگ پاسخ میداد . مناقبش بیشتر از این است که بشمار آید .

ابن عباس حفظ کرد محکمات کتاب کریم را در عصر سعادت . و پس از در گذشتن رسول اکرم عرضه داشت همه قرآن مجید را بر ابی بن کعب و زید بن ثابت ، گفته شده است بر علی بن ابی طالب هم . عرضه کردند بر عبدالله عباس کتاب عزیز را بنده اش در پاس و سعید بن جبیر و سلیمان قته و عکرمه بن خالد و ابوجهفر زید بن القعقاع . ضحاک بن مزاحم میگوید : ابن عباس قرآن را بقراءة زید بن ثابت میخواند .

عمر بن الخطاب در ووزگار ولایتش عبدالله عباس را بخود نزدیک میساخت و با شیوخ صحابه پیغمبر طرف شور خویش قرار میداد و میگفت : تعم ترجمان القرآن ابن عباس . عبدالله بن عمر گفت : پدرم میخواند پسر عباس را و بخود نزدیک میکرد و بار میگفت : من دیدم رسول خدای را روزی ترا پیش خواند و دست بر سرت کشید و آب دهان مبارك در دهانت افکند و گفت اللهم فهمه فی الدین و علمه التاویل .

عطاء بن یسار میگفت عمر و عثمان میخواندند عبدالله عباس را با اهل بدر و شور میکردند با ایشان و فتوی میداد پسر عباس از دوران عمر و عثمان و علی تا روزی که در گذشت . فقه علم فی المدینة و علم فی البصرة و کان علم بمكة فی اخیاریات ایامه . عبدالله عباس می نشست در مسجد الحرام و تعلیم تفسیر و حدیث و فقه و ادب میداد . سعید بن جبیر میگوید ابن عباس گفت : عمر مرا بار میداد با شیوخ بدر ، برخی از ایشان بر زبان آوردند که ای امیر مؤمنان چرا این جوان را با ما بار میدهی و حال اینکه ما را فرزندانمانی است مانند او ؟ عمر گفت پسر عباس از کسانی است که می دانید .

خودش می گوید عمر روزی مرا خواند با ایشان ، و نخواند مرا آن روز مگر -
 برای اینکه بنماید بایشان مقام علمی مرا . پس پرسید چه میگوئید در اذاجاء نصرالله
 والفتح ؛ (تا پایان سوره النصر قراعه کرد) برخی از ایشان گفتند : خدای ما فرموده
 است که سیاسیگزاریم او را و از درگاهش آرزش بخواهیم چون یاری و فتح او بما
 می رسد ، برخی دیگر گفتند : نه دیدانیم ، و ... ته ای هم خاموش ماندند . آن گاه روی
 بمن کرده پرسید : هان ای پسر عباس ! تو هم چنین میگوئی ؟ گفتم نه . فرمود : بیار
 تاجه داری . گفتم : این نزدیکی هرک پیغمبر بود که خدای او را آگاهانید ، اذاجاء
 نصرالله والفتح - گشودن مکه - پس این نشانه اجل تست ، فسبح بحمد ربك واستغفر
 انه كان توابا . عمر گفت : من هم این سوره را چنین که تو گفتی میدانم .

عاهر شعبی از عبدالله عباس روایت میکند که : پدرم گفت ای پسر ، می بینم امیر
 مؤمنان عمر ترا میخواند و بخود نزدیک میسازد ، سه خصلت را از من حفظ کن : یکی
 اینکه پرهیز از خدای که او در تو بیازماید دروغی را ، دیگر اینکه فاش مساز از
 وی سری را ، سه دیگر نزد او از هیچکس غیبت مکن . شعبی میگوید با بن عباس گفتم :
 هر يك از این سه بند بهتر از هزار است . گفت : بهتر از ده هزار .

عبدالله عباس در جنگ افریقا شرکت کرد با عبدالله بن سعید بسال ۲۷ هجری .
 عثمان در سال ۳۵ هجوی ، که شورشیان خانه اش را گرد گرفته بودند ، او را امارت
 حج داده بمکه فرستاد . استعمل علی الحج فخطب يومئذ خطبة لو سمعها الترك والروم
 لاسلموا ، ثم قرأ عليهم سورة النور فجعل يفسرها . اعمش می گوید شقیق گفت : خطبنا
 ابن عباس ، وهو على الموسم ، فافتتح سورة البقرة فجعل يقرأ ، فجعلت اقول : ما رأيت
 ولا سمعت كلام رجل مثله ، لو سمعت فارس والروم لاسلمت .

پسر عباس باعلی بن ابی طالب بعراق رفت . و پس از جنگ جمل علی او را امارت
 بصره داد . شرکت کرد باعلی در جنگ صفین و جنگ باخوارج در نهر روان .

ابوبکر الهندی میگفت در آدم برحسن بصری او گفت : ان ابن عباس كان
 من القرآن بمنزل ، كان عمر يقول ذاكم الفتى الكهول ان له لساناً سوؤلاً و قلباً

عقولا، كان يقوم على منبرنا هذا عشية عرفة فيقرأ سورة البقرة وسورة آل عمران ثم يفسرها آية آية وكان مثحة نجداً غرباً .

ابوبكره ميگفت : ولايت يافت بر ما عبدالله عباس و آمد به بصره در حالي كه نبود میان عرب کسی مانند او حشماً و ثياباً و علماً و اجمالاً و كمالاً .

ابن جريح ميگويد عطاء گفت : مي آمدند دسته‌اي از مردم نزد ابن عباس براي انساب و دسته‌اي براي ايام و وقايع عرب و به رصنفي از ايشان اقبال ميشد بآنچه كه خواسته بود .

ابن ورد ميگفت شنيدم عطاء گفت : ما رايت مجلسا قط اكرم من مجلس عبدالله بن عباس اكثر علماً و اعظم حفة و ان اصحاب القرآن عنده يسألونه و اصحاب الفقه عنده يسألونه كلهم بصددهم في دار واسع .

ابو حمزه ثمالی از ابوصالح روايت ميکند كه گفت: من ديدم از عبدالله عباس مجلسی كه جادارد اگر همه قريش بدو فخر كنند : روزی بر در سرايش مردم را ديدم چندان گرد آمده اند كه راه آمد و شد بسته شده است ، درون رفتم و آگاهانيدم او را بگرد آمدن مردم . گفت براي آب وضو بيار ، چون وضو ساخت و نشست فرمود بيرون رو و بگوي هر كس ميخواهد از قرآن و حروفش و آنچه مربوط بكتاب كريم است بپرسد درون آيد ، رفتم و گفتم و از ايشان چندان آمدند كه حجره و صحن خانه ابر كردند و نپرسيدند از او چیزی مگر اينكه پاسخ داد بهريك و مزيد كرد مانند آنچه را كه از او پرسيدند يا بيشتر . پس گفت اکنون نوبه برادران شماست . چون ايشان بيرون رفتند مرا فرمود برو و بگوي هر كس ميخواهد از تفسير قرآن و تأريخ بپرسد درون آيد . رفتم و گفتم و چندان آمدند كه بر كردند حجره و صحن خانه را . چون ايشان بيرون رفتند مرا فرمود برو و بگوي هر كس ميخواهد از حلال و حرام و آنچه مربوط بفقهاء است بپرسد درون آيد . رفتم و گفتم و چندان آمدند كه حجره و صحن خانه را بر كردند . ابوصالح گفت اگر قريش به پسر عباس فخر كنند جادارد ، چه من مانند اين را از هيچ يك از علماء نديدم .

عمر و بن دینار میگفت هیچ مجلس را مانند مجلس ابن عباس جامع همه خیر ندیدم : حلال ، حرام ، تفسیر قرآن ، عربیت ، شعر و طعام . عبدالرحمان ابو حسین گفت : ندیدم خانه ای که طعام و شراب و میوه و دانشش بیشتر باشد از خانه عبدالله عباس . مسروق گفت : چون ابن عباس را دیدم گفتم نیکوترین مردم است ، چون لب بسخن گشود گفتم فصیحترین مردم است ، چون حدیث کرد گفتم عالمترین مردم است .

لیث بن ابی سلیم میگفت بطاوس بمانی گفتم ملازمت این جوان را رگزیده و شیوخ اصحاب محمد را ترك کرده ای ؟! گفت : هفتاد تن از صحابه رسول خدای را دیدم که چون در امری تداومی کردند باز میگشتند بگفته پسر عباس .

عبدالله عمر میگفت : او اعلم مردم است بر آنچه بر محمد فرود آمده . مجاهد گفت : ابن عباس از فزونی علمش دریا نامیده میشد . معمر می گفت عبدالله عباس بیشتر معاوماتش را از سه تن گرفته بود : عمر بن الخطاب و علی بن ابی طالب و ابی بن کعب .

روزی مردی در مسجد پیغمبر نزدیک عبدالله عمر آمد و تفسیر این آیه کریمه را پرسید آسمانها و زمین « کانتار تقاء و فتقناها » فرمود برواز آن شیخ پیرس و بیابمن بازگویی که چگفت . سائل رفت نزد پسر عباس و از او پرسید ، عبدالله عباس بی درنگ پاسخ داد که : کانت السموات و تقالایمطرو کانت الارض و تقالانیت فتق هذه بالمطرو فتق هذه النبات چون باز گشت نزد ابن عمر و باو گفت عبدالله عمر گفت : این ابن عباس قداوتی علماً ، راحت گفته است ، آری چنان بوده اند ، مرا تا کنون شکفت میآید جرأت پسر عباس بر تفسیر قرآن و اکنون دانستم که او را دانش بسیار روزی گشته است .

مسروق میگوید عبدالله بن مسعود گفت : نعم ترجمان القرآن ابن عباس ، لوادز که اسناننا معاشره منا احد .

عبدالله عباس روایت حدیث کرده است از پیغمبر اکرم و از پدر و مادر و برادر خود فضل و خاله اش میمونه جفت رسول خدا و از ابوبکر و عمر و عثمان و علی و عبدالرحمان

بن هوف و معاذ بن جبل و ابی بن کعب و ابو ذر الغفاری و ابوسعید الخدری و خالد بن الولید (و هو ابن خاله) و ابوطلحه و ابوهریره و عائشه و اسماء دخت ابوبکر و ام هانی دخت ابوطالب و دیگران . روایت کرده اند از او گروه بسیاری از اعلام تابعین ، منهم علی بن الحسین ۴ .

ابن عباس ، چون در سالهای پایان زندگانی از دو چشم نابینا گشت ، گفت :

ان یاخذ الله عنی نورهما ففی فؤادی و سمعی منهما نور
قلبی ذکی و عرضی غیر ذی دخل و فی فمی صارم کالسیف ما نور

عبدالله عباس در طائف در گذشت ، در سال مرگ و در سنش خلاف کرده اند : مصعب گفت در گذشت بسال ۶۸ هجری و ۷۱ سال داشت ، مدائنی گفت ۷۴ سال داشت : امام احمد حنبل گفت در گذشت بسال ۶۸ ، و هو الاصح .

محمد بن الحنفیه بر او نماز گذاشت و چهار تکبیر گفت و بدست خود وی را به خاک سپرد و از سوی قبله بگور فرورد و چون خاک را بر آرامگاهش صاف کرد بتأسف گفت : مات والله الیوم ربانی هذه الامة .

میمون بن مهران گفت : حاضر شدم بر جنازه پسر عباس در طائف ، چون بر زمین نهادند که یراو نماز بگزارند پرنده سپیدی آمد و درون کفهای او رفت ، هر چه جستندش یافتند . میمون بن مهران ایرانی نژاد و از بزرگان تابعین است .

از گفته های ابن عباس است : سادات الناس فی الدنیا الاسخیاء و فی الاخرة . الاتقیاء . نیست مؤمنی و فاجر می مگر اینکه خدای تعالی نبشسته است روزیش را از حلال ، اگر پیش افتاده و چیزی از حرام تناول کند خدای خواهد کاست از روزی حلال او . صاحب معروف از بای در نمی آید ، و اگر از بای در آمد تکبیه گاهی می یابد . لا یتیم . المعروف الابثالان : تعجیل و تصفیر . ستره فانه اذا عجله هناه و اذا سفره عظمه و اذا سره تمسه ساعتی مذاکره علم بهتر است از احیاء یک شب . لو ان جبلا بی جبل لذلک البانی .